

جایگاه و نقش نیروها و طبقات اجتماعی در ایران (۱۳۸۰-۱۳۶۰)

□ بهمن کشاورز

استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد زنجان
(تاریخ دریافت: ۱۹/۷/۲۴ - تاریخ تصویب: ۱۹/۱۱/۱۶)

چکیده:

هدف مقاله حاضر بررسی وضعیت سیاسی و اقتصادی نیروها و طبقات اجتماعی در ایران در سال های ۱۳۶۰-۱۳۸۰ است. نویسنده این بحث را با تکیه نسبی به تئوری پولانزاس مورد تجزیه و تحلیل قرار داده است. این مقاله می گوید در سال های فوق برخی از اقشار و طبقات مانند بورژوازی تجاری و طبقه متوسط سنتی به دلیل برخورداری از منابع سیاسی و اقتصادی بیشتر، قوی تر از دیگر گروهها بودند. تحت چنین شرایطی در این سال ها دولت جمهوری اسلامی ایران تحت کنترل لایه ها و اقشار مزبور به صورت متناوب قرار گرفت؛ در دهه ۱۳۶۰ از نقطه نظر اقتصادی دولت از طبقه حاکم تجاری به صورت نسبی استقلال پیدا کرد؛ اما در دهه ۱۳۷۰ دولت تا حدودی به عنوان نیروی ایزاری عمل کرد و به دفاع از مناسبات سرمایه و سوداگری بیش از دوره قبل برخاست.

واژگان کلیدی:

طبقه اجتماعی، دسته بندی اجتماعی، دولت، استقلال نسبی، ابزار گرایی

Email: Bahmankeshavarz54@yahoo.com

*فاکس: ۰۲۴۱-۴۲۶۵۶۳۴

از این نویسنده تاکنون مقاله زیر در همین مجله منتشر شده است:

"انقلاب مشروطیت؛ انقلاب اجتماعی یا انقلاب دموکراتیک؟"، دوره ۴۰، شماره ۱، بهار ۸۹.

آغاز سخن

سقوط دولت پهلوی دوم و پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷، جامعه‌ی ایران را با تغییرات گوناگون در ابعاد اجتماعی و سیاسی مواجه کرد. می‌توان ورود روحانیون، طبقه‌ی متوسط سنتی و تجار بازار به نهادهای قدرت و همین‌طور سلطه سرمایه‌تجاری بر مناسبات اقتصادی را به مثابه مهم‌ترین آنها تلقی کرد. در مباحث پژوهشگران ایرانی و غیر ایرانی، کمتر مطالبی از این دست وجود دارد. نگارنده تلاش دارد با تأثیر پذیری نسبی از نظریه پولانزاس به دلیل قدرت تبیینی مناسبتر، این خلا را پر کند. در تبیین موضوع از دو فرضیه تکمیل‌کننده زیر بهره گرفته شده است:

الف. در سال‌های ۱۳۸۰-۱۳۶۰ در میان گروه‌ها و طبقات اجتماعی در ایران، صاحبان سرمایه‌تجاری و همچنین طبقه متوسط سنتی از نظر قدرت (ابزار اقتصادی، تشکیلات و...) دارای موقعیت بهتری بودند.

ب. این وضعیت موجب شد؛ دولت جمهوری اسلامی ایران به سوی استقلال نسبی (حفظ مناسبات سرمایه و جانبداری از علایق طبقه متوسط سنتی) در دوره جنگ و ابزار گرایشی محدود (تقویت سرمایه‌گرایی) در سال‌های بعد از جنگ حرکت کند. برای نیل به هدف مزبور در بدو کار به مفاهیم نیرو، طبقه اجتماعی و دولت پرداخته خواهد شد. آنگاه پس از بررسی وضعیت طبقه اجتماعی و جایگاه دولت در ایران، رابطه‌ی دولت جمهوری اسلامی و طبقات اجتماعی بازگو خواهد شد.

۱. **مفاهیم نیرو و طبقه اجتماعی:** نیروی اجتماعی مفهومی عام و در برگیرنده‌ی طبقات، گروه‌های منزلتی و دسته‌های اجتماعی است. در متون جامعه‌شناسی سیاسی می‌توان از چند منظر در باب نیروی اجتماعی بحث کرد. مارکس در چارچوب شیوه تولید، گروه‌ها را با تکیه به مفهوم طبقه اجتماعی مورد ارزیابی قرار داده است. از مباحث او این نتیجه به دست می‌آید که طبقه اجتماعی، گروهی با ویژگیهای اقتصادی همانند- در معنای تملک یا عدم تملک بر ابزار تولید- و خصوصیات غیر اقتصادی - در معنای بلوغ اجتماعی و سازمان‌پذیری سیاسی - است (گرب، ۱۳۷۹، صص ۳۰-۲۲-۷: 2-7, class=edgll).

تحلیل گروه‌های موجود در ایران با استفاده از نظریه مارکس به دلیل عدم آمادگی سیاسی گروه‌ها حتی کارگران صنعتی مشکل‌ساز است. گفته‌های وبر در ارتباط با مالکیت و سازمان‌پذیری به عنوان منابع تکوین طبقه اجتماعی با مارکس همانندی نشان می‌دهد. اما وبر متفاوت از مارکس از ملاک‌هایی دیگر مانند خدمات و ... در تعریف طبقه نیز سود جست است. در مدل سه طبقه‌ای وبر آمادگی سرمایه‌داران برای تشکیل سازمان سیاسی - متفاوت از مدل دو طبقه‌ای مارکس - بیش از پرولتاریا فرض شده است. ضمن آن که بر اساس نظر وبر گروه

اجتماعی نه صرفاً در قالب طبقه اجتماعی بلکه در چارچوب گروه منزلت به عنوان گروهی با زیست فرهنگی مشابه هم قابل درک است (وبر، ۱۳۷۴، صص ۷۷-۷۰). این دیدگاه با توجه به کنترل طبقه بالا بر دیگر طبقات در ایران و ضعف حتی سرمایه داران صنعتی در سازمان یافتگی سیاسی، از قدرت تبیینی آن چنان خوبی برخوردار نیست. پولانزاس متفاوت از دو نظریه پرداز فوق، از ملاک آگاهی و یا ناآگاهی در تعریف طبقه اجتماعی استفاده نکرده است. در مباحث او علاوه بر تصریح بر طبقه اجتماعی از دسته اجتماعی هم یاد شده است. پولانزاس در شناسایی گروه هایی مانند روحانیون و نظامیان از مفهوم دسته اجتماعی به عنوان گروهی غیر مرتبط با ابزار تولید بهره گرفته است. به زعم پولانزاس، طبقه اجتماعی واجد ویژگی های اقتصادی- در معنای نحوه کنترل و تملک بر ابزار تولید - سیاسی - در معنای نحوه سلطه طبقات بر یکدیگر - و ایدئولوژیک - در معنای نوع کار؛ فکری یا یدی - همانند می باشد (بشیریه، ۱۳۷۶؛ پولانزاس ۱۳۵۹ و ۱۳۶۰؛ polantzans, 1975; ۱۹۷۵). با تاسی کلی از پولانزاس می توان از سه طبقه (بالا، متوسط و پائین) در ایران سال های ۱۳۸۰-۱۳۶۰ سخن به میان آورد. بحث پولانزاس این اهمیت را دارد که همه گروه های موجود در ایران را حتی به دلیل عدم سازمان یافتگی سیاسی می توان در چارچوب آن مورد بحث و بررسی قرار داد. مزید بر آن، شناسایی گروه های مختلف مانند طبقه و دسته اجتماعی از سوی پولانزاس کمک کننده به بحث گروه های موجود در ایران در سال های بعد از انقلاب است.

۲. مفهوم دولت: مفهوم دولت تا حدودی مانند مفهوم طبقه اجتماعی، مجادلاتی را در میان جامعه شناسان سیاسی به همراه داشته است. مارکس دولت را به مثابه نهاد اجبار فرض کرده است. در مباحث وبر، دولت ترکیبی از اجبار و ایدئولوژی دیده شده است. پولانزاس به صورتی شفاف تر دولت را شامل نهادهای اقتدار نظیر ارتش و قوای ثلاثه و نهادهای ایدئولوژیک مانند احزاب سیاسی، دستگاه های آموزشی و... دانسته است. به نظر او، ساخت دولت نمادی از بلوک قدرت است که خود در عین تأثیرپذیری از مناسبات سرمایه و علایق طبقه حاکم، انعکاسی از جناح بندی های هژمونیک و غیرهژمونیک در آن دولت نیز می باشد (گرب، ۱۳۷۹، صص ۲۴ و ۶۷). بر اساس این برداشت، دولت جمهوری اسلامی ایران شامل نهادهای اقتدار نظیر قوای ثلاثه و ارتش قدیم و جدید (سپاه پاسداران)، شورای نگهبان، مجلس خبرگان رهبری، مجمع تشخیص مصلحت نظام و نهاد ولایت فقیه بوده است. مهم ترین نهادهای ایدئولوژیک دولت، نهادهای آموزشی مانند دانشگاه ها، نهادهای فکری نظیر حوزه علمیه قم و سازمان ها و گروه های سیاسی و صنفی مانند تشکل های روحانی و حزب جمهوری اسلامی بوده است. در سال های ۱۳۸۰-۱۳۶۰ رابطه دولت و طبقات اجتماعی، تحت تاثیر نهادهای اقتدار و ایدئولوژی بوده است؛ متنها در سال های جنگ می توان گفت که این رابطه بیشتر

انعکاسی از نهادهای ایدئولوژیک می نموده است. البته نهادهای فوق، قدرت و اختیارات متفاوت داشته اند. برخی از نهادها مانند ولایت فقیه، شورای نگهبان و... با توجه به میزان اختیارات بیشتر در زمره‌ی نهادهای تعیین کننده در فرایند تصمیم گیری کشور بوده اند. این در حالی است که مجلس و قوه ی مجریه عنوان نهادهای تاثیر گذار در سال های ۱۳۶۰-۱۳۸۰ دیده شده اند.

نظام سیاسی ایران بعد از پشت سر گذاشتن نایکپارچگی سال های ۱۳۶۰-۱۳۵۷ و کنار رفتن گروه های لیبرال از بلوک قدرت و همین طور دور شدن چپ مذهبی و غیر مذهبی از عرصه سیاست رسمی و با تصاحب اهرمهای قدرت بوسیله حزب جمهوری اسلامی به عنوان گروه برتر طرفدار انقلاب اسلامی به سوی نظام حزبی واحد مسلط-نه نظام حزبی واحد انحصاری بلکه بیشتر شبیه به نظام حزبی و سیاسی مکزیکی در سال های میانی انقلاب مکزیکی - حرکت کرد. اما در اواخر دهه ۱۳۶۰، فعالیت های این حزب متوقف شد و به رغم فعالیت گروه های مختلف معتقد به انقلاب اسلامی و به دلیل نبود حزبی فراگیر در عرصه سیاسی کشور، نظام سیاسی به نظام بدون حزب حاکم شباهت پیدا کرد.

۳. ابزارها و منابع قدرت طبقات سه گانه: می توان در چشم اندازی تاریخی درک کرد که جامعه ایران نظام های اقتصادی متفاوت را پشت سر گذاشته است. برخی داورى ها حکایت از آن دارد که در همه مقاطع تاریخی، ایران دارای شیوه تولیدی آسیایی یا شبه آسیایی بوده است که در سال های بعد از انقلاب هم تداوم داشته است. پژوهش های دیگر بر این امر دلالت دارد که ایران شیوه های تولید متفاوت (زمین داری و...) داشته است. در دوران پهلوی نظام سرمایه داری صنعتی تجربه شد؛ اما با ظهور انقلاب اسلامی، این نظام در متن فشارهای سیاسی و اقتصادی گوناگون قرار گرفت. به هر حال در سال های بعد از انقلاب به رغم تقابل با سرمایه داری صنعتی در سال های جنگ، مناسبات سرمایه با هژمونی سرمایه تجاری حفظ شد و در سال های بعد از جنگ این رویکرد تقابلی تضعیف گردید و سرمایه صنعتی بی آنکه نمایندگانی در نهادهای قدرت داشته باشند؛ از سوی جناح های اعتدالی و اصلاح طلب مورد پشتیبانی قرار گرفت. به هر حال، این مناسبات اساساً تا حدودی سرشتی سوداگرایانه و سستی به خود گرفته، همه بخشهای اقتصادی (کشاورزی، صنعت و خدمات) را متاثر ساخته و به لحاظ روابط اقتصادی خارجی هم پیوندی با نظام سرمایه داری غربی پیدا کرده است.

۱. طبقه پایین

۱. طبقه پایین در ایران به لحاظ جمعیتی همانند طبقه پایین بسیاری از ممالک جهان سوم پر شمار و بیش از طبقات دیگر بوده است. در بعضی از بررسی ها، اندازه جمعیتی این طبقه به

تفکیک افشار وابسته، در سال های دهه ۱۳۶۰ مورد توجه قرار گرفته است. در این راستا گفته شده، کارگران کشاورزی (البته با احتساب دهقانان ضعیف) ۴۰ درصد جمعیت بهره بردار کشاورزی بودند (خادم آدم، ۱۳۷۸، ص ۸۰). این در حالی است که در سال های اول دهه ی ۱۳۵۰، تعداد آنها بیشتر و در حدود ۴۲/۴۶ درصد بر آورد شده است. جمعیت کارگران صنعتی کارخانجات بزرگ معادل ۳۰۳۰۰ نفر تخمین زده شده است (Asef Bayat، 1987، p172). این در مورد کارگران ساختمانی و معدنی به ترتیب ۱۲۰۰۰۰ و ۴۶۰۰۰ نفر بوده است (روزنامه کیهان، ۱۲ شهریور ۱۳۶۸، ص ۱۸). با این حساب می توان نتیجه گیری کرد که جمعیت پرولتاریای صنعتی در مقایسه با دیگر نیروهای کار، کم بوده است. طبقه پایین در مقایسه با دیگر طبقات به لحاظ ترکیب جمعیتی در سال های بعد از انقلاب، شرایط مساعد نداشته است. بیشترین اندازه ی جمعیتی بی سواد را می توان در میان این طبقه یافت. در این میان، کارگران صنعتی - با ۸۷ درصد جمعیت باسواد در حد زیر دیپلم - موقعیت بهتر در میان آنها داشته اند (رفیعی، ۱۳۷۵، ص ۴۸). بخش قابل توجه از اعضای طبقه پایین جوان بوده اند ولی آنها دارای تمایلات سنت گرایانه - بجز کارگران صنعتی - به صورت محدود بوده اند. بر اساس آمار ۳۱/۶۷ درصد جمعیت بهره بردار کشاورزی در سال های جنگ جوان بودند (وزارت کشاورزی، ۱۳۷۱، ص ۱۳۲).

۲. طبقه پایین در نهادهای تاثیر گذار و همین طور نهادهای تعیین کننده، چندان از قدرت و نفوذ برخوردار نبوده است. البته برخی از بررسی ها گویای آن است که در دوران جنگ و سال های بعد از جنگ در کابینه و مجلس، عناصری با خاستگاه کارگری حضور داشتند. گفته می شود در مجلس شورای اسلامی - ادوار دوم تا چهارم ۱۱، ۸ و ۹ نفر از نمایندگان دارای ریشه های کارگری بودند؛ اما آنها در قالب فراکسیون کارگری فعالیت نمی کردند بلکه بر اساس علایق جناح های (چپ، راست و معتدل) دولتی به حمایت از کارگران بر می خاستند (مجلس و پژوهش، ۱۳۷۷، ص ۱۰۲). می توان قانون کار را که با تلاش چپ گرایان اسلامی به ثمر نشست و متضمن مواردی مانند تشکیل شوراهای کارگری - بدون پذیرش حق اعتصاب - بود گامی در این مسیر بر شمرد. در کابینه هم در این سال ها، در جهت همسویی با کارگران یک کارگر سابق و طرفدار انقلاب به تصدی وزارت کار گماشته شد؛ ضمن آنکه در این مقاطع، نیروی کار کشور در نهادهای انقلابی (سپاه پاسداران و...) حضوری قوی داشت و در عین حال برخی از مصادر امور مانند فرمانداری ها و... هم در اختیار آنها بود. دولت جمهوری اسلامی به موازات رویکردهای سیاسی، کارگران را در زمینه های اقتصادی، مشخصاً در سال های جنگ با اعطای یارانه اقلام مختلف مورد حمایت قرار داد. اما این اقدامات به صورت کلی وضعیت نیروی کار را خیلی تحت تأثیر قرار نداد؛ چون مشکلاتی مانند مسکن و... آنها را آزار می داد.

این امر از سویی نوعی انفعال در میان بخشی از نیروی کار به وجود آورد و پیامدش آن شد که نیروی کار روستایی دست به مهاجرت به شهرهای بزرگ به منظور یافتن کار بزند. از سوی دیگر، بخشی از کارگران در مراکز صنعتی در مواجهه با کاهش دستمزدها به تدریج به سیاست اعتراضی روی آوردند که برخی آمارها، میزان آنها را در سال های جنگ در حدود ۹۰ مورد برآورد می کنند (BAYAT, 1987, P163). در سال های بعد از جنگ به دلیل اجرای برنامه تعدیل اقتصادی و تضعیف برنامه های کنترلی دوران جنگ که متضمن خصوصی سازی کارخانجات و تعدیل نیروی کار از کارخانجات صنعتی بود؛ کارگران صنعتی با حمایت نسبی خانه کارگر به مخالفت با وضع موجود برخاستند. به هر حال عواملی مانند سلطه ۹۵٪ مراکز صنعتی کوچک، حضور ۵۷٪ کارگران غیرماهر و ضعف یا عدم فعالیت رسمی سازمان های چپ کارگری را می توان در ضعف فرهنگ کارگری ایران ذی مدخل دانست (گلابی، ۱۳۷۴، ص ۸۷).

۳. طبقه پایین در ایران بخشی از درآمد ملی -۱۳/۴۳ درصد در سال های اول دهه ۱۳۷۰- را در اختیار داشت (زفیع پور، ۱۳۷۴، ص ۱۷۷). این میزان به نوعی وضعیت آنها را در ابعاد گوناگون مانند عدم دسترسی ۳۵ درصدی کارگران به سکونت گاه و ... نشان می دهد. از منظر دیگر، این وضعیت نشان از آن دارد که منابع درآمدی طبقه پایین در ایران در مقایسه با وضعیت در آمدی اقشار پایین دست برخی از ممالک جهان سوم آن چنان مساعد نبوده است. برخی آمارها گویای آن است که دهک پایین در ایران - که نیروی کار در ایران را نیز در بر می گیرد - در سال های بعد از ۱۳۷۰ سهمی در حد ۱/۶۷ درصد داشته که در مقایسه با سهم ۳/۷ درصدی دهک پایین در کشورهای مانند بنگلادش پایین بوده است (حامدی، ۱۳۸۲، ص ۳۸). البته در میان نیروی کار ایرانی بوده اند کسانی که دارای مهارت کاری بالا بوده و یا به نهادهای قدرت نزدیک بوده اند. این عده مانند طبقه متوسط دارای موقعیت اقتصادی و سیاسی مناسب در سال های بعد از انقلاب بوده اند. می توان آنها را تا حدود زیادی با اشرافیت کارگری مورد نظر پولانزاس نزدیک دانست.

۲. طبقه متوسط

۱. طبقه متوسط خاصه بخش سنتی و پایین آن، بخشی قابل توجه از جمعیت ایران را در سال های ۱۳۶۰-۱۳۸۰ تشکیل می داد. می توان به صورت مجزا، جمعیت اقشار وابسته به این طبقه را ارزیابی کرد. مثلاً در بررسی های آماری، جمعیت کسبه بازار در حد ۱/۵ میلیون نفر در سال های اول دهه ۱۳۷۰ تخمین زده شده است (کازرونی، ۱۳۷۸، ص ۱۶۳)؛ در کنار آن در این سال ها، جمعیت خرده مالک روستایی (۲ تا ۱۰ هکتاری) هم ۱/۵ میلیون نفر برآورد شده است. در این میان، می توان گفت جمعیت خرده مالکان (۲ تا ۵ هکتاری) در مقایسه با اواسط دهه ۱۳۵۰

نزدیک به چهاردرصد - ۲۴/۴ درصد در برابر ۲۱/۸۳ درصد - افزایش داشته است. در بررسی خرده مالکان (۱۰ تا ۵۰ هکتاری) با ۳۵/۷ درصد جمعیت بهره‌بردار کشاورز می‌توان آنها را در زمره‌ی طبقه متوسط مرفه سنتی قرار داد (وزارت کشاورزی، ۱۳۷۱، ص ۳۰). از منظری کلی می‌توان فهمید ۳۵ درصد جمعیت کشور در سال‌های دهه ۱۳۷۰ را دهقانان تشکیل می‌دادند که نسبت به سال ۱۳۵۶ که ۵۵ درصد بود (ابراهامیان، ۱۳۷۵، ص ۳۱۲) ۲۰ درصد کاهش داشته است. این رقم در مقایسه با جمعیت دهقانان کشورهای برزیل و کره جنوبی که در این مقاطع در حد ۳۱ و ۲۵ درصد بوده، بالا می‌نموده است (Todarou&smit 2003-p112). از میان اقشار جدید طبقه متوسط، هم جمعیت دانشجویی کشور در سال‌های آخر دهه ی ۱۳۷۰ روندی فزاینده به خود گرفت و به مرز ۱۰۷۰۰۰۰ نفر نزدیک شد (سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۷۵، ص ۳۵۴). در سال‌های اول دهه ۱۳۸۰ برخی از مقامات دانشگاهی خاطر نشان کردند که جمعیت دانشجویی کشور شامل دانشجویان (دانشگاه آزاد اسلامی و دولتی) بین ۲۰۰۰ تا ۳۰۰۰ نفر در هر صد هزار نفر رسیده است (روزنامه آفرینش، ۳ اردیبهشت ۱۳۸۰، ص ۳). این آمارها گویای آن است که تعداد دانشجویان بعد از انقلاب با جمعیت دانشجویی سال‌های قبل از انقلاب که تعداد آنها در سال ۱۳۵۶ از ۲۳۰۰۰۰ نفر تجاوز نمی‌کرد (آبراهامیان، ۱۳۷۵، ص ۲۲۰) فاصله زیادی پیدا کرده بود. رقم مربوط در مقایسه با جمعیت دانشجویی کشورهای کره جنوبی و آرژانتین با بیش از سه هزار دانشجو، پایین ولی نسبت به دانشجویان کشورهای شیلی، ترکیه و برزیل که در حد ۲۰۰۰ یا کمتر از آن بودند بالا بوده است (vahnaneh, 1997, pp211&212). همچنین در سال‌های دهه ۱۳۷۰، تعداد فارغ‌التحصیلان دانشگاهی کشور به رقم ۱/۴۰۳ هزار نفر رسید (نظری، ۱۳۸۱، ص ۱۶۳) که بیش از ۱۰ و ۱/۲ درصد آنها در ادارات و کارخانجات مشغول به کار بودند (گلای، ۱۳۷۴، ص ۸۹). در نتیجه می‌توان گفت که اقشار جدید طبقه متوسط از نقطه نظر کمی در سال‌های دهه ۱۳۷۰ در مقایسه با سال‌های اول انقلاب فزونی پیدا کردند و این امر باعث شد که موقعیت سیاسی نوگرایان بهبود بیشتر یابد. در مقابل، بخش قابل توجهی از اقشار سنتی طبقه متوسط از نقطه نظر داشتن عناصر با سواد و تحصیل کرده در رنج بودند. آمار سال‌های دهه ی ۱۳۷۰ نشان از آن دارد که دهقانان - دهقانان متوسط هم بخشی از آنها به حساب می‌آید - در حدود ۹۳/۳ درصد بی سواد یا کم سواد بوده اند (وزارت کشاورزی، ۱۳۷۱، ص ۲۹).

۲. طبقه متوسط سنتی در سال‌های بعد از انقلاب دارای نفوذ بسیار در نهادهای قدرت بودند. بخشی از کسبه بازار، دهقانان متوسط و بزرگ و عناصر دانشگاهی طرفدار حکومت دینی در این نهادها حضوری فعالانه داشتند. به عنوان مثال، در مجلس دوره ی دوم به ترتیب ۱۹، ۴۵ و ۱۰ نفر دارای مدرک لیسانس، فوق لیسانس و دکتری بودند (روابط عمومی مجلس، ۱۳۶۶، ص ۱۰۴). این امر در مجلس دوره ی پنجم به ۷۴، ۶۴ و ۳۶ نفر افزایش پیدا کرد (روابط عمومی

مجلس، ۱۳۷۷، ص ۳۲). هم چنین می توان در این نهاد، عناصری با خاستگاه دهقانی یافت. چنان که در مجالس ادوار دوم و سوم، ۷۸ و ۵۳ نفر از نمایندگان از خانواده دهقان (متوسط و بزرگ) بودند (مجلس و پژوهش، ۱۳۷۷، ص ۱۰۲). در مقابل، اقشار جدید و میانی از مزیت حضور در نهادهای قدرت در سال های ۱۳۸۰-۱۳۶۰ بی بهره بودند. آنها در سال های ۱۳۶۰-۱۳۵۷ در قالب تشکل های سیاسی مانند نهضت آزادی و جبهه ملی به نوعی در بخشی از سازمان دولت مشارکت داشتند. در مجلس شورای ملی دوره ی اول، ۳۷ و ۲۵ و ۵۳ نفر از نمایندگان دارای درجه دکتری، فوق لیسانس و لیسانس بودند (روابط عمومی مجلس، ۱۳۶۰، ص ۲۰۵) که در میان آنها، عده ای از طبقه متوسط جدید و سرمایه ی صنعتی پشتیبانی می کردند. آنها در سال های ۱۳۸۰-۱۳۶۰ به عنوان منتقد دولت ظاهر شدند و توانستند فعالیت های تبلیغاتی محدودی انجام دهند. بخشی از طبقه متوسط جدید هم در رویارویی با دولت جدید اسلامی، شیوه قهرامیز را در دستور کار قرار دادند. به هر حال برخی از اقشار طبقه متوسط سنتی از نقطه نظر سازمان پذیری سیاسی دارای پتانسیل خوبی در تاریخ یک سده ی اخیر بوده اند. کسبه بازار به همراه تجار با تاثیر پذیری از روحانیون در سال های قبل از انقلاب دست به مبارزات اعتراضی علیه مدرنیسایون دولت شاه زدند. آنها این امر را در چارچوب تشکل های مذهبی هم چون هیئت مولفه انجام دادند که در سال های بعد از انقلاب با بازسازی تشکل های فوق و تاسیس سازمان های جدید مانند حزب جمهوری اسلامی به دفاع از دولت برخاستند. طبقه متوسط جدید به لحاظ میزان آگاهی و انسجام سیاسی در شرایط نسبتاً خوبی، خاصه در سال های بعد از جنگ قرار گرفت. فعال ترین نیروی آنها، دانشجویان بوده اند که در چشم اندازی تاریخی، نمادی از مبارزه بوده اند و در قالب تشکل های صنفی و یا از طرق سازمان های چپ و ملی و اسلامی، علایق خویش را تعقیب کرده اند. در سال های ۱۳۶۰-۱۳۵۷، اتحاد دانشجویی در مقابل دولت شاه، جای خود را به انشقاق داد و در این راستا، بخشی از مخالفان چپ گرای غیرحاکم و عده ای هم، از دولت طرفداری کردند، اما پس از وقوع انقلاب فرهنگی و تعطیلی دانشگاه ها و به تبع آن کنار رفتن عناصر چپ غیرحاکم، دانشجویان طرفدار دولت در قالب دفتر تحکیم وحدت کنترل دانشگاه ها را در دست گرفتند. محیط سیاسی دانشگاه ها در این سال ها متأثر از جنگ ایران و عراق بود. اما در دوران بعد از جنگ و پس از پذیرش دیدگاه های نوگرایانه از جانب دفتر تحکیم، فضای دانشگاه ها علائمی از حرکت سیاسی منتقدانه را از خود ظاهر ساخت. این امر در ارتباط با طرفداری از پروژه دموکراسی از بالا که مورد پشتیبانی اصلاح طلبان حاکم بود، خود را نشان داد. در کنار دانشجویان، اساتید هم در عین نگاه به علائق صنفی، اعتراضات سیاسی موثری را به صورت فردی و یا از مسیر تشکل های سیاسی دنبال می کردند. در سال های بعد از انقلاب، بخشی از استادان به دلایل سیاسی و ایدئولوژیک از

کار بر کنار شدند، اما استادان حاشیه ای ولی ناراضی به همراه استادان منتقد و طرفدار انقلاب تحرکاتی را در سال های دهه ۱۳۷۰ از خود به نمایش گذاشتند. از مباحث فوق می توان به این نتیجه رسید که طبقه متوسط جدید در عین برخورداری از توانایی های نسبی، از مشکلاتی نظیر پراکندگی سازمانی و همینطور ارتباط ضعیف با سرمایه صنعتی در رنج برده است.

۳. طبقه متوسط بخشی از درآمد ملی کشور را در سال های ۱۳۸۰-۱۳۶۰ به خود اختصاص داد. سهم آنها بر اساس برخی از آمارها، ۳۶/۶۴ درصد در سال های اول دهه ۱۳۷۰ بود (رفیع پور، ۱۳۷۴، ص ۱۷۷). این رقم گویای سهم برابر اقشار وابسته به این طبقه نبوده است؛ زیرا برای طبقه متوسط سنتی خاصه کسبه و پیشه وران می توان موقعیتی خوب را ترسیم کرد که در سال های قبل از انقلاب، دارای چنین شرایطی نبودند. این وضعیت، تقاضا در میان اعضای جامعه را به کارهای تجاری فزونی بخشیده است، به گونه ای که در سال های اول دهه ۱۳۷۰ در تهران از هر ۲۰ نفر- در مقابل ۹۵ نفر در سال های ۱۳۵۶- یک نفر مبادرات به تاسیس واحد صنفی کرد. این در حالی است که در این مقاطع در ممالک اروپایی در برابر ۲۰۰ تا ۲۲۰ نفر یک باب مغازه وجود داشت (رفیعی، ۱۳۷۵، ص ۷۷). در مقابل، موقعیت اقتصادی طبقه متوسط جدید خاصه کارکنان دستگاه های اداری، متفاوت از سال های قبل از انقلاب آن چنان مساعد نبود که خود موجب روی آوردن آنها به کارهای دوم و سوم شد. وضعیت معلمان و اساتید هم آن چنان با وضعیت کارکنان توفیری نداشت. پژوهشگری نقل می کند که حق الزحمه ماهانه یک استاد در دانشگاه های ایران در سال های اول دهه ۱۳۷۰ به صورتی بود که با پرداخت ۸۰ ماه حقوق قادر به خرید یک وسیله نقلیه ساخت داخل مانند پیکان می شد (رفیع پور، ۱۳۷۴، ص ۱۸۷). از یاد نبریم موقعیت اقتصادی بخشی از اقشار جدید مانند وکلا، پزشکان متخصص، مهندسان، هنرمندان و ورزشکاران در سال های جنگ رو به بهبود گذشت؛ به طوری که آنها را به موقعیت طبقاتی صاحبان سرمایه - بورژوازی - نزدیک ساخته است.

۴. طبقه بالا

۱. طبقه بالا لایه ای نازک از جمعیت کشور را تشکیل داده است. بنا به نظر عده ای در سال های جنگ، ۱۱۰۰ خانوار در چنین وضعیتی به سر می بردند (رواسانی، ۱۳۷۸، ص ۸۲). گروهی بر این باورند که تعداد این طبقه، با لایه های مختلف در سال های آخر جنگ به ۳۴۱۰۰ نفر رسید که به ترتیب ۱۳/۲ و ۱۹/۸ درصد آنها سرمایه دار تجاری و صنعتی بودند (رزاقی، ۱۳۷۳، ص ۹۴). سرمایه داران دوران بعد از انقلاب، باقی مانده تجار و کارخانه داران سال های قبل از انقلاب و همین طور اقشار سنتی و جدید طبقه متوسط سال های بعد از انقلاب هستند که در سال های بعد از جنگ به صف متمولین ملحق شدند- بودند، در کنار آنها، زمین داران بزرگ

بیش از ۵۰ هکتار قرار دارند که برخی جمعیت آنها را در سال های آخر دهه ۱۳۶۰ در حد یازده درصد جمعیت بهره بردار کشاورزی می دانند (وزارت کشاورزی، ۱۳۷۱، ص ۳۰). از متن دستگاه دولت، سرمایه داران بوروکراتیک زاده شدند که یا بخشی از آنها در مدیریت های استراتژیک و میانی جای داشتند و یا عده ای هم در نهادهای مهم نفوذ داشتند. آمار سال های اول دهه ۱۳۷۰ تعداد مدیران کشور - که بخشی از مدیران استراتژیک هم در میان آنها هستند - را در حد ۹۳۵۳ تخمین زده است که ۳۳ درصد آنها دارای مدرک لیسانس و به بالا بودند (روزنامه سلام، ۱۸ تیر ۱۳۷۶، ص ۳). منتقدان، سرمایه داران بوروکراتیک را بدون توجه به خاستگاه و موقعیت های اجتماعی گذشته ی آنها، طبقه ای جدید می پندارند که از مسیر نزدیکی به قدرت به ثروت دست یافته اند.

طبقه جدید در ایران کاملاً خصوصیات طبقه جدید در شوروی و چین را به دلیل ممانعت از گردش سرمایه این طبقه در کشور های مزبور دارا نبوده است؛ ضمن آنکه در شوروی و چین نباید از طبقه حاکم بورژوازی سخن به میان آورد. از نظر ترکیب جمعیتی، بخشی قابل توجه از طبقه بالا از بی سواد و کم سواد رنج برده اند. آمار میزان آنها را در سال های دهه ی ۱۳۶۰، ۳۹.۵٪ برآورد کرده است (روزنامه کیهان، ۱۱ مهر ۱۳۶۹، ص ۱۲). این گزارش ها همچنین می گویند که جمعیت جوان زیر ۳۰ سال طبقه بالا در حد ۲۳۰۰۰ نفر بوده است (روزنامه کیهان، ۱۷ مهر ۱۳۶۹، ص ۱۸).

۲. در این سال ها بجز سرمایه داران تجاری بقیه اقشار طبقه بالا مشخصاً زمین داران بزرگ و سرمایه داران بزرگ صنعتی آن چنان نفوذی در نهادهای قدرت نداشتند. در سال های ۱۳۶۰-۱۳۵۷ به صورت محدود برخی از اعضای بلوک قدرت دارای خاستگاه طبقاتی زمینداری بودند؛ البته عده ای بی آنکه دارای خاستگاه زمینداری باشند در سال های دهه ۱۳۷۰ با برخوردار شدن از موقعیت اقتصادی مساعد در درون نهادهای قدرت حضور قوی پیدا کردند. با وجود این، دهقانان بزرگ بین ۱۰ تا ۵۰ هکتار - که به اشتباه زمین دار بزرگ گفته شده - نمایندگانی در دستگاه های مهم داشتند. بررسی های نگارنده در سال های ۱۳۶۷-۱۳۶۰ و ۱۳۶۷-۱۳۶۶ نشان می دهد ۵ و ۴ نفر از آنها در این نهادها دارای خاستگاه طبقاتی دهقانی (متوسط و بزرگ) بودند. موقعیت سرمایه داران صنعتی تا حدودی همانند زمین داران بود. در سال های نخست انقلاب اموال و دارایی بخشی از آنها (۵۵ سرمایه دار وابسته به دولت شاه) در قالب مبارزه با سلطنت و غرب مصادره و به کنترل دولت جمهوری اسلامی درآمد. در سال های بعد از جنگ، این مخالفت ها فروکش کرد و جناح های چپ گرا و اعتدالی از علایق آنها طرفداری کردند. به رغم این امر در میان نهادهای قدرت نمی توان عنصری یافت که در میان سرمایه داران صنعتی ریشه داشته باشند. مهم ترین نهادی که سرمایه داران صنعتی در سال

های بعد از انقلاب داشتند اتاق بازرگانی صنعت و معدن و تجارت است که تجار رهبری آن را بر عهده داشتند. به هر حال از نظر اقتصادی، سرمایه داران صنعتی موقعیتی بهتر نسبت به سال‌های جنگ پیدا کردند. اما وضعیت سرمایه تجاری متفاوت از آنها می‌نماید. آنها در سال‌های ۱۳۸۰-۱۳۶۰ در عین ارتقا موقعیت اقتصادی خویش در نهادهای دولت، نفوذ (مستقیم و غیرمستقیم) داشتند. از نظر سنت مبارزاتی، تجار در مقایسه با اقشار فرادست در چشم اندازی تاریخی برای تشکیل سازمان سیاسی یا اتحادیه صنفی اشتیاق بیشتر از خود نشان داده‌اند. تجار در تاریخ یک صد ساله اخیر تصویری از مبارزه و اعتراض برای خود ترسیم کرده‌اند. آنها در دوران حاکمیت شاه با تکیه به تشکل خویش یعنی هیئت موتلفه و متأثر از گروه مرجع روحانی به مقابله با دولت حاکم برخاستند و در سال‌های ۱۳۸۰-۱۳۶۰ با استفاده از حزب جمهوری اسلامی و هیئت موتلفه از علائق صنفی خویش و ارزش‌های انقلاب و دولت دفاع کردند.

۳. طبقه بالا به دلیل کنترل و تمک بر ابزار تولید، بخشی مهم از در آمد ملی -۴۹/۹۲ درصد در سال‌های اول دهه ۱۳۷۰- را در اختیار داشتند (رفع پور، ۱۳۷۴، ص ۱۷۷). برخی از منتقدان بر این باورند که وجود این انباشت، با رانت جویی و بی‌قاعدگی اقتصادی در جامعه ایران در سال‌های ۱۳۸۰-۱۳۶۰ مرتبط بوده است. آنها در گزارش‌های خود می‌گویند تجار در سال‌های جنگ در شرایط جیره بندی اقلام تحویلی که نمونه‌های روشن آن فروش ۲۸ تن پنیر دولتی به قیمت آزاد به بهای بالا در بازار می‌باشد و... بود به انباشت ثروت مبادرت می‌کردند (مهاجری، ۳ مهر ۱۳۷۵، ص ۱۲).

۴. روحانیون به عنوان دسته اجتماعی: هر چند با توجه به حضور بخشی از روحانیون در نهادهای قدرت در سال‌های بعد از انقلاب- متفاوت از مباحث پولانزاس- شائبه‌ی همانندی این گروه با طبقه اجتماعی در ذهن متداعی می‌شود، ولی مواردی مانند ناروشنی ارتباط روحانیون با ابزار تولید موجب آن شده است روحانیون به جزء برخی از آنها - در زمره دسته اجتماعی فرض شوند. روحانیون به لحاظ جمعیتی در سال ۱۳۵۵ از ۱۰۰ یا ۲۰۰ هزار تجاوز نمی‌کردند (آبراهامیان، ۱۳۷۵، ص ۲۱۰) اما در سال‌های دهه‌ی ۱۳۷۰ تعداد آنها به مرز ۳۲۵ هزار نفر رسید (مرکز آمار ایران، ۱۳۷۵، ص ۱۱۴). این گروه در سال‌های بعد از انقلاب در سازمان دولت حضوری قوی داشته است. بر اساس بررسی‌های به عمل آمده توسط نگارنده از زندگینامه ۲۳ و ۱۹ نفر از اعضای نهادهای عالی قدرت در سال‌های ۱۳۶۷-۱۳۶۰ و ۱۳۷۶-۱۳۶۷ به ترتیب ۱۲ و ۹ نفر از آنها کسانی بودند که لباس روحانی بر تن داشتند. همچنین در نهادهای تاثیرگذار، تعدادی روحانی یا روحانی زاده عضو بودند؛ فی‌المثل در مجالس دوره دوم تا پنجم به ترتیب ۵۲ و ۷۱، ۱۲۲، ۶۵ نفر روحانی حضور داشتند. همین طور در مجالس دوره‌های دوم

تا چهارم به ترتیب ۶۵، ۳۱ و ۱۵ نماینده، روحانی زاده بودند (روابط عمومی مجلس، ۱۳۷۷، ص ۱۳). اگر چه این وضعیت نوعی تمایز بین ساختار سیاسی ایران و دیگر نظام‌ها را نشان می‌دهد، اما منعکس کننده استقرار نوعی دولت دین سالار - تئوکراتیک - است که در مقابل سکولاریسم موضع مخالفت جویانه داشته است. روحانیون در یک سده اخیر در کنار روشنفکران در هدایت مبارزات سیاسی نقشی مهم داشته اند. برخی، آنها را نوعی روشنفکران سنتی و در عین حال ارگاتیک بازار در سال های قبل از انقلاب نیز معرفی کرده اند. روحانیون خود را همواره حامل ارزش های اسلامی دانسته اند و از پشتیبانی اجتماعی مردم خاصه اقشار متوسط و پایین و سنتی نیز بر خوردار بوده اند. البته آرای انتخاباتی روحانیون برای نهادها انتخابی - در سال های دهه ۱۳۷۰ - رو به کاهش گذاشت. روحانیون در سال های قبل از انقلاب از طریق تاثیرگذاری بر تشکل های مذهبی به مخالفت با سیاست های دولت شاه برخاستند و در دوران بعد از انقلاب علاوه بر تاسیس تشکل های صنفی مانند جامعه روحانیت و... هدایت سازمان های سیاسی طرفدار دولت را هم بر عهده گرفتند. به رغم آن، روحانیون در متن نوعی ناهمگونی در سال های دهه ۱۳۷۰ به سر می بردند. برخی از روحانیون در حاشیه، پاره ای منتقد دولت و عده ای هم در نهادهای قدرت حضور داشتند. ضمن آنکه روحانیون حاکم هم دارای علایق طبقاتی متفاوت بودند و به جناح های مختلف تعلق داشتند.

۵. رابط دولت و طبقات اجتماعی: رابطه دولت و طبقات می تواند در قالب ابزار گرایي و استقلال دیده شود؛ ابزار گرایي مبین آن است که دولت متاثر از طبقه حاکم از طریق پیوندهای شخصی و ساختاری عمل می کند، بیشتر مباحث مارکس در باب سرمایه داری اولیه غرب - در عین نگاه به استقلال نسبی دولت بناپارتی - در این چهار چوب است. بحث استقلال دولت نیز به دو صورت دیده شده است؛ در استقلال کامل، دولت بیش از طبقات فرادست، قدرت اقتصادی و توان نظامی دارد و در اتخاذ تصمیمات اساسی از آنها استقلال دارد. مباحث وبر تا حدودی با این رویکرد نزدیک است. در استقلال نسبی، دولت در روندی دراز مدت و در چهار چوبی استراتژیک از طبقه حاکم دفاع می کند. مباحث پولانزاس به رویکرد اخیر نزدیکی بیشتر نشان می دهد، ضمن آنکه ابزار گرایي در برخی از نوشته های او هم انعکاس داشته است. پولانزاس در بررسی برخی نظام های طبقاتی نیز بدین نتیجه رسید که آنها در متن استقلال نسبی و ابزار گرایي قرار دارند. در مباحث پژوهشگران ایرانی سرشت دولت ایران در قالب استقلال کامل یا ابزار گرایي دیده شده است. نگارنده بر این اعتقاد است که در خصوص رابطه دولت و طبقات اجتماعی در ایران باید با در نظر گرفتن چهار چوب های تاریخی و حضور نیروهای مختلف در بلوک قدرت، به نکات زیر توجه داشت:

۱) دوران جنگ (۱۳۶۷-۱۳۵۹): در این سال ها تصدی قوای ثلاثه در اختیار جناح چپ- گرای اسلامی (جناح هژمونیک) قرار داشت و جناح راست با حضور در این نهادها به عنوان جناح اقلیت در عین نزدیکی با روحانیون ارشد (روحانیون قم و امامان جمعه شهرهای بزرگ) بر برخی از نهادهای تعیین کننده دولت مانند شورای نگهبان به عنوان نهاد تصمیم گیر (در رد یا قبول قوانین) کنترل داشت. البته رابطه ولی فقیه با این جناح در عین توجه به نگرش‌ها و علایق سیاسی آنها، چندان قوی نبود. بنابراین نه پیوند شخصی دولت و طبقه حاکم، بلکه پیوند شخصی دولت و طبقه متوسط سنتی در این سال‌ها یک واقعیت بود، اما خطاست که فکر کنیم پیوند ساختاری بین دولت و طبقه حاکم در دوران جنگ محلی از اعراب نداشت. می‌توان گفت دولت در سال های جنگ در عین توجه به منافع طبقه متوسط سنتی و حتی طبقه پایین و با توجه به قداست مالکیت خصوصی در اسلام به حفظ مناسبات سرمایه و سرمایه تجاری علاقه مندی نشان داد. مواردی مانند مخالفت با پیشنهاد دولتی کردن بازرگانی خارجی، مخالفت با پیشنهاد مربوط به مالیات مستقیم، مخالفت با کنترل برخی از مرکز صنعتی، مخالفت با پیشنهاد رفرم ارضی نیمه رادیکال، مخالفت با پیشنهاد کنترل بر خرید و فروش خودرو که گویای مخالفت شورای نگهبان با مصوبات مجلس است؛ تصویری از بخشی از سرشت دولت جمهوری اسلامی ایران در این سال ها را نمایان می سازد (اداره کل قوانین مجلس شورای اسلامی، ۱۳۶۸، ۱۳۶۹ و ص ص ۲۶۲، ۳۱۴، ۱۱۰۲، ۱۴۰۶). اما تصویر دیگر مخالفت بخشی دیگر از دستگاه دولت نسبت به موارد فوق بود. زیرا دستگاه اجرایی که تحت کنترل چپ اسلامی بود در عمل با اجرای این موارد از طرق عدم واگذاری برخی از مراکز صنعتی، کنترل دولت بر امور بازرگانی خارجی، اعطای سوبسید اقلام مختلف و تقسیم برخی از اراضی مخالفت می ورزید. می توان برای استقلال طلبی دولت جمهوری اسلامی دلایل زیر را اقامه کرد:

الف. دولت و سرمایه تجاری در سال های جنگ از ایدئولوژی ضد سرمایه داری در قالب مقابله کوخ نشینی علیه کاخ نشینی طرفداری می کرد. این امر موجب می شد که دولت نتواند به صورت آشکار و قوی از برقراری مناسبات سرمایه تجاری حمایت کند.

ب. دولت در متن ائتلافی از گروه روحانیون، طبقه متوسط (پایین و بالا) سنتی و سرمایه تجاری قرار داشت نه دولت و نه طبقه حاکم تجاری راضی به رنجاندن طبقه متوسط سنتی در سال های جنگ نبودند.

ج. در این سال ها ایران درگیر جنگ با عراق بود و جامعه در حالت التهاب انقلابی قرار داشت. در چنین شرایطی طبقات متوسط و پایین نیز خواستار مطالبات خویش بودند.

بنابراین، دولت نه صرفاً از نظر منابع قدرت که مالکیت نفت و کارخانه ها را در اختیار داشت و نه صرفاً بر پایه رابطه شخصی که بخشی از طبقه متوسط سنتی بلوک قدرت را تحت

کنترل خود داشتند، بلکه از نقطه نظر ساختار و جهت گیری استراتژیک، مانع از انباشت سرمایه نشد. لذا در این سال‌ها، مناسبات سرمایه (صنعتی و تجاری) در ایران حفظ شد. البته سرمایه صنعتی از نقطه نظر سیاسی و اقتصادی ضعیف شد. ولی سرمایه تجاری به رغم مخالفت‌ها، موقعیت خود را بهبود بخشید.

۲) دوران پس از جنگ (۱۳۸۰-۱۳۶۷): در سال‌های اول دهه ی ۱۳۷۰، تمام نهادهای قدرت در اختیار جناح راست سنتی و نیروهای اعتدالی به عنوان نیروهای هژمونیک قدرت قرار گرفت و جناح چپ به عنوان نیروی اقلیت در برخی از نهادهای دولتی (مجلس و...) ظاهر شد. در این سال‌ها نیروهای هژمونیک متحد یکدیگر بودند، در اواسط سال‌های دهه ۱۳۷۰ دو قوه مجریه و مقننه به کنترل چپ گرایان یا اصلاح طلبان جدید و اعتدالیون در آمد و نوعی شکاف در هژمونی صورت پذیرفت، اما دستگاه‌های نظامی و نهادهای تعیین کننده قدرت و همچنین نهادهای اقتصادی مانند بنیاد مستضعفان و مراکز قرض الحسنه هم چنان در اختیار نیروهای راست سنتی قرار داشت. در این سال‌ها، چپ گرایان به تدریج رویکرد کنترلی خویش را در عرصه اقتصادی تغییر دادند و به دفاع از سرمایه صنعتی خصوصی پرداختند. در چنین شرایطی، ایدئولوژی ضدسرمایه داری دولت تا حدودی کمرنگ شد و استفاده از سرمایه خصوصی به مثابه ابزاری برای توسعه کشور مورد توجه قرار گرفت. در این راستا، مراکز صنعتی و غیرصنعتی تا حدودی به تملک بخش خصوصی درآمد. به هر حال از نظر شخصی در سال‌های دهه ۱۳۷۰، دستگاه حکومت در دست طبقه متوسط سنتی و طبقه حاکم تجاری قرار داشت ولی نباید فراموش کرد که طبقه متوسط سنتی دیدگاه خویش را نسبت به سرمایه تغییر داده بود و بخشی از عناصر این طبقه دارای موقعیت اقتصادی متفاوت هم شده بودند، ضمن آنکه مناسبات اقتصادی کشور تحت تاثیر علایق سرمایه تجاری می شود.

در چنین وضعیتی است که هم شورای نگهبان، مصوبات مجلس را در ارتباط با مسائل اقتصادی را - نه مسائل سیاسی سال‌های ۱۳۸۰-۱۳۷۵ که در بین این دو نهاد چالش ایجاد می کرد مورد تایید قرار می داد و هم دستگاه اجرایی در صدد اجرای آنها بر می آمد. یعنی عملاً نهادهای مختلف دولت در سمت گیری‌های اقتصادی نگاهی واحد پیدا کردند، هر چند جناح‌های اصلاح طلب و سنت‌گرا در دهه ۱۳۷۰، از نظر سیاسی از یکدیگر فاصله گرفتند، ولی در زمینه اقتصادی اینگونه عمل نکردند، حمایت اصلاح طلبان از سرمایه صنعتی هم به سرمایه‌داران صنعتی کمک کرد و هم به سرمایه‌داران تجاری. نمونه‌هایی مانند بازگشایی بورس تهران، خصوصی سازی برخی از مراکز دولتی، آزادسازی ارز، کاهش یارانه‌ها، تاسیس مناطق آزاد، قبول سرمایه خارجی و تضعیف مداخله دولت در امور بازرگانی خارجی حکایت

از آن دارد که دولت در عین کنترل بر نفت، کارخانه‌ها، بانک‌ها و بیمه‌ها سرشتی ابزارگراییانه در این سال‌ها به خود گرفته بود.

نتیجه

با تکیه به فرضیه‌ها و روش بحث، پژوهش حاضر در بدو کار پس از تطبیق گروه‌های حاضر در جامعه ایران (سال‌های ۱۳۸۰-۱۳۶۰) با نیروهای اجتماعی مورد نظر پولانزاس، در صدد شناسایی منابع قدرت طبقات سه‌گانه و دسته اجتماعی برآمد و در این ارتباط اثبات شد که طبقه بالا و مشخصاً قشر سرمایه تجاری دارای ابزارها و منابع قدرت مهم (مانند تشکیلات، موقعیت اقتصادی و سیاسی و...) بوده است. این وضعیت برای دیگر اقشار طبقه بالا فراهم نبود؛ سرمایه داران بروکراتیک، لایه‌ای لاغر از جمعیت سرمایه داران را تشکیل می‌دادند که در روند مرحله‌ای از حیات دولت شکل گرفتند. آنها به لحاظ تاریخی دارای توان و قدرت بالا نبودند. سرمایه داران صنعتی و زمین داران هم از لحاظ سیاسی و هم از نظر تشکیلاتی ضعیف بودند، هر چند وضعیت طبقه متوسط سنتی در برخی زمینه‌ها مانند موقعیت سیاسی و تا حدودی تشکیلاتی با سرمایه تجاری نزدیکی نشان می‌داد، ولی در ابعاد دیگر نظیر موقعیت اقتصادی - در عین وجود جو سیاسی و التهاب‌های موجود در جامعه که به نفع طبقه متوسط سنتی عمل می‌کرد - از آنها فاصله داشت. در سال‌های بعد از جنگ، روحانیون به عنوان دسته اجتماعی به رغم برخورداری از قدرت سیاسی و ایدئولوژیک خود در متن شکاف جانبدارانه از علایق طبقات متوسط و بالا قرارداشت. اقشار متوسط جدید هم در عین برخورداری از مهارت و تا اندازه‌ای تشکیلات در دیگر حوزه‌ها (اقتصادی و قدرت سیاسی) دچار مشکل بودند. پایینی‌ها چیزی جز جمعیت پراکنده نبودند. در چنین شرایطی نگارنده به سراغ رابطه دولت و طبقات اجتماعی در ایران و نقش آنها در سیاست‌های دولت در جنگ و دوران بعد از آن رفت. گرچه در سال‌های جنگ رابطه دولت و طبقه حاکم آن چنان بر پیوند شخصی تکیه نداشت، ولی دولت در عین نگاه به طبقات تحت سلطه، در سطح سیاستگذاری کلان اقتصادی، متأثر از طبقه حاکم عمل کرد و بر حفظ مناسبات سرمایه آن چنان مخالفت نشان نداد و این چیزی جز استقلال نسبی دولت نبود. در دوران پس از جنگ با تقویت پیوند شخصی دولت و طبقه حاکم تجاری، وجه جانب‌داری دولت در قالب ابزارگرایی محدود به شکل تقویت مناسبات سرمایه و سرمایه تجاری برجسته شد.

منابع و مأخذ:

الف. فارسی:

۱. آبراهامیان، ایروند (۱۳۷۵)، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، تهران: نی.
۲. اداره کل قوانین و مقررات مجلس شورای اسلامی (۱۳۶۹ و ۱۳۳۸)، *مجموعه نظریات شورای نگهبان*، جلد‌های ۱ و ۲، تهران: اداره کل قوانین و مقررات مجلس شورای اسلامی.
۳. بشیریه، حسین، (۱۳۷۶) *اندیشه های سیاسی در قرن بیستم*، جلد ۲، تهران: اطلاعات.
۴. پولانزاس [نیکوس] (۱۳۵۹ و ۱۳۶۰)، *دیکتا توری و فاشیسم* ترجمه احمد شهسا، تهران: آگاه.
۵. حامدی، علی (۱۳۸۲)، ((شکاف درآمدها در ایران))، *کتاب*، شماره ۲۷، صص ۴۱-۳۶.
۶. خادم ادم، ناصر (۱۳۷۶)، ((ظهور تغییرات در اراضی کشاورزی))، *اطلاعات سیاسی اقتصادی*، شماره‌های ۱۱۹ و ۱۲۰، مهر و شهریور، صص ۸۳-۷۰.
۷. رئیس دانا، فریبرز (۱۳۷۸)، ((کاپیتالیسم، سوداگری و تضاد با توسعه))، *فرهنگ توسعه*، شماره ۲۷، صص ۲۳-۲۵.
۸. رزاقی، ابراهیم (۱۳۷۳)، ((سیاست خصوصی سازی))، *اطلاعات سیاسی و اقتصادی*، شماره‌های ۸۰-۸۵، آذر و دی، صص ۸۸-۸۰.
۹. رفیع پور، فرامرز (۱۳۷۴) *توسعه و تضاد*، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
۱۰. رفیعی، حسین (۱۳۷۵)، ((عملکرد برنامه اول و چشم انداز برنامه دوم))، *ایران فردا* شماره ۲۸، ۶۰ شهریور، صص ۴۹-۴۰.
۱۱. روابط عمومی مجلس شورای اسلامی (۱۳۷۷ و ۱۳۷۴ و ۱۳۶۶ و ۱۳۶۰)، *آشنایی با اعضای مجلس شورای اسلامی*، جلد‌های ۵ و ۴، تهران: روابط عمومی مجلس شورای اسلامی.
۱۲. رواسانی، شاپور (۱۳۷۸)، ((فقر عمومی نتیجه شیوه تولید ماست))، *اطلاعات سیاسی اقتصادی*، ۱۳۰ و ۱۲۹ خرداد و تیر، صص ۸۰-۸۶.
۱۳. روزنامه سلام، (۱۳۷۶)، ((مدیریت در دست خانواده شهید است))، ۱۸ تیر.
۱۴. روزنامه فرهنگ آفرینش (۱۳۸۰)، ((تعداد دانشجویان در ایران افزایش یافته است))، ۳ اردیبهشت.
۱۵. روزنامه کیهان (۱۳۶۸)، ((وضعیت نیروی کار در ایران))، ۱۲ شهریور.
۱۶. ----- (۱۳۷۵)، ((وضعیت نیروی کار در ایران))، ۱۱ مهر.
۱۷. -----، ((وضعیت نیروی کار در ایران))، ۱۷ مهر.
۱۸. سازمان برنامه و بودجه (۱۳۷۵)، *گزارش اقتصادی*، تهران: سازمان برنامه و بودجه.
۱۹. غنی نژاد، موسی (۱۳۷۸)، ((عوامل توسعه))، *ایران فردا*، شماره ۳۰، ۱۳ آذر، صص ۲۲-۱۵.
۲۰. کاتوزیان، محمد علی (۱۳۶۵)، *اقتصاد سیاسی ایران معاصر*، ترجمه علی عزیزی و احمد نفیسی، تهران: مرکز.
۲۱. ----- (۱۳۷۵)، ((اقتصاد سیاسی کشورهای نفتی))، ترجمه علیرضا طیب، *اطلاعات سیاسی و اقتصادی*، شماره‌های ۹۵-۹۶ بهمن و اسفند، صص ۹۹-۹۰.
۲۲. کازرونی، علیرضا (۱۳۷۸)، ((مقایسه توزیع کالاها در مناطق شهری))، *اطلاعات سیاسی و اقتصادی*، ۱۲۸-۱۲۷، مهر و آبان، صص ۱۷۲-۱۶۲.
۲۳. گلابی، سیاوش (۱۳۷۴)، ((عوامل توسعه نیافتگی ایران))، *اطلاعات سیاسی و اقتصادی*، ۱۰۱، ۱۰۲، خرداد و تیر، صص ۸۰-۸۸.
۲۴. گرب، ادوارد، (۱۳۷۹)، *نابرابری‌های اجتماعی*، محمد سیاه پوش و احمد رضا غروی، تهران: آگاه.
۲۵. مجلس و پژوهش (۱۳۷۷)، ((مطالعه نمایندگان ادوار مختلف))، شماره ۱۹، اسفند، صص ۱۱۱-۹۸.
۲۶. مرکز آمار ایران (۱۳۷۵)، *گزارش سال ۱۳۷۴*، تهران: مرکز آمار.
۲۷. مهاجری، علیرضا (۱۳۷۵)، ((طبقه جدید))، *کیهان* ۳ مهر، صص ۱۲ و ۱۶.

۲۸. ----- ۱۴ مهر ، صص ۱۲ و ۱۸.
۲۹. ----- ۱۹ مهر ، صص ۱۲ و ۱۸.
۳۰. نظری، محسن (۱۳۸۱)، ((تحول نیروی کار در ایران))، *اطلاعات سیاسی و اقتصادی*، شماره های ۱۳۱ و ۱۳۲، فروردین و اردیبهشت ، صص ۶۹-۶۰.
۳۱. وبر، ماکس (۱۳۷۴)، *اقتصاد و جامعه*، ترجمه منوچهری و ترابی، تهران: آگاه.
۳۲. وزارت کشاورزی (۱۳۷۱)، *سیمای مالکیت اراضی مزروعی ایران*، تهران: وزارت کشاورزی.

ب. خارجی:

1. Asef Bayat, (1987). *workes and revolution* ,London : led books LTD
2. Ed gell, Estephen(1993) ,*Class*, London: Routledge.
3. poulantzans , Nicos(1975) ,*social class in modern capitalism* , London: routledge.
4. Todarou Michalel and smith Estephen (2003),*Economic development* , England: Essex University.
5. vanhaneh , Tatu,(1997) , *prospects of democracy* ,London: routledge.

